جلسه 776

دوشنبه 03/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایاتی بود که در رابطه با عدم حجیت خبر واحد به اینها استدلال شده بود. ما اینها را به سه طائفه تقسیم کردیم.

طائفه اول آنهایی بودند که خبر مخالف کتاب را یا می گفتند زخرف باطل، یا می گفتند رُدّوه، که ما می گفتیم أی لیس بحجة.

این طائفه اولی آن بخشی که مفادش این بود که خبر مخالف کتاب زخرف و باطل است و از امام صادر نمی شود، گفتیم که یقینا شامل خبرهایی که مخصص کتاب هست نمی شود. قطعا از ائمه علیهم السلام صادر شده است مخصصات کتاب. قرآن فرموده والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء وبعولتهن احق بردهن فی ذلک، در روایات ما طلاق خلع و مبارات را فرموده اند که دیگر شوهر حق رجوع ندارد در زمان عده. این غیر از تقیید اطلاق آیه چیز دیگری نیست و این از مسلّمات است. و یا در مورد ازدواج با زنان در غیر مواردی که در خود آیه استثناء شده است، حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و … تا آخر آیه دارد که احل لکم ما وراء ذلکم، در روایات ما بلااشکال موارد دیگری هم ملحق شده است به آن کسانی که ازدواج با آنها حرام هست. پس مراد از اینکه فرمود از ما خبر مخالف کتاب صادر نمی شود و خبر مخالف کتاب باطل و زخرف است، قطعا خبر اخص مطلق از کتاب نیست، بلکه خبر مباین با کتاب است، یا خبری است که با روح قطعی کتاب مخالف است، یعنی مجموع کتاب مفادش یک مطلب قطعی است وآن مثلا ضدیت با ظلم و ضدیت با گناه و ضدیت با تبعیض نژادی است، آنوقت هر حدیثی که برخلاف این روح قطعی قرآن باشد خب ما خالف کتاب الله فهو زخرف.

ممکن است شما بفرمائید که اینکه تخصیص به فرد نادر می شود، ما چقدر خبر مخالف با کتاب به شکل تباین داریم، یک بخش معدودی ممکن است پیدا بشود در احادیث ما که مخالف با قرآن باشد به نحو تباین، شما می آیید این ما خالف کتاب الله فهو زخرف را حمی می کنید بر فرد نادر، واین مستهجن است.

جواب این است که: اولا: کی می گوید نادر است، الان تهذیب شده است احکام. در زمان ائمه علیهم السلام دشمنان ائمه علیهم السلام برای اینکه ائمه علیهم السلام را از چشم مسلمین بیاندازند می آمدند دروغ هایی را به ائمه علیهم السلام نسبت می دادند سخنانی را برخلاف قرآن و عترت به ائمه علیهم السلام نسبت می دادند که ائمه علیهم السلام را خراب کنند. ولذا در روایت صحیحه داریم که یکی از اصحاب جلیل القدر وقتی به او اعتراض کردند که ما اشد انکارک فی الحدیث شما چقدر در رابطه با احادیث برخورد منفی داری و خیلی از احادیث را رد می کنی؟ آن شخص جلیل القدر گفت: امام علیه السلام فرمود إن مغیرة بن سعید دسّ فی کتب اصحاب أبی احادیث کثیرة فلا تقبلوا علینا الا ما وافق کتاب الله. این کلام امام صادق علیه السلام است که مغیرة بن سعید در کتب اصحاب امام باقر علیه السلام دستکاری کرد. در مسجد کوفه جمعیت زیاد حلقات زیادی تشکیل داده بودند، همه شان می گفتند قال جعفر بن محمد علیهما السلام، ودر روایت داریم اکثرا هم دروغ می گفتند. پس اینطور نیست که ما بگوئیم خبر مخالف با کتاب وسنت قطعیه به نحو تباین یا خبر مخالف روحی با کتاب و سنت قطعیه ما کم داشتیم. تهذیب شده آن اخبار. هنوز هم باز با اینکه تهذیب شده باز عرض کردیم در اصول کافی به سند ظاهرا صحیح احادیثی هست که مفادش جبر است، لو علم الناس کیف خلقوا لما لام احد احدا، صریح این حدیث با توجه به تمام حدیث مفادش جبر است. و همینطور حدیث دیگر که فرمود: لم یهب اهل المعاصی الطاقة علی طاعته، منعهم من طاعته، خدا اهل معصیت را منع کرد وجلو آنها را گرفت از اینکه بخواهند مطیع باشند. متن حدیث را ببینید صریح است در جبر.

پس اولا اینطور نیست که بگوئیم این اخبار مخالفه با کتاب به نحو تباین کم بوده است. وکم بودن فعلی دلیل نمی شود که زمان ائمه علیهم السلام هم کم بوده است، پس نگوئید که حمل ما خالف کتاب الله فهو زخرف بر خبر مباین با کتاب حمل بر فرد نادر است.

و ثانیا: بیان حکم فرد نادر مستهجن نیست، مستهجن حمل فرد مطلق و عام هست بر فرد نادر. از اول ما می گوئیم این حدیث که می گوید ما خالف کتاب الله فهو زخرف، از اول دارد بیان می کند حکم خبر مخالف به نحو تباین با کتاب. مثل اینکه یک خبری بیاید حکم خنثی را بیان کند، چون خنثی فرد نادر است مستهجن است که یک حدیثی بیاید بگوید قال فی الخنثی کذا؟ حمل مطلق بر فرد نادر مستهجن است والا بیان حکم فرد نادر که مستهجن نیست. از اول بیان کردند حکم این فرد را که فرضا نادر است که خبر مخالف با روح قطعی کتاب یا خبر مخالف با کتاب به نحو تباین زخرف و باطل است وما نمی گوئیم.

اما طائفه ثانیه از این سه طائفه آنهایی است که مفادش این است که اگر حدیث شاهدی از کتاب داشت اخذ کنید، و الا اخذ نکنید. مثل صحیحه ابن ابی یعفور: إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله صلی الله علیه وآله و الا فالذی جاءکم به اولی به. گفته می شود که این صحیحه مفادش الغاء حجیت خبر واحد است، چرا؟ برای اینکه می گوید خبری را عمل کنید که در قرآن تأیید بشود مضمون آن. خب اگر قرآن تأیید بکند مضمون یک خبری را، ما عادتا و عرفا دیگر احتیاج به آن خبر نداریم. حجیت آن خبر مشروط به تأیید آن توسط قرآن می شود لغو از نظر عرفی، چون می شود همان حسبنا کتاب الله دیگر، اگر قرآن مطلبی را تأیید کرد ما دیگر نیازی به غیر قرآن نداریم، اگر بنا باشد که خبر غیر قرآنی حجیتش مشروط باشد به مهر تأیید از قرآن، عرفا حجیت آن خبر می شود لغو. و اگر هم این را نگوئیم بسیاری از این اخبار فاقد این شرط است. برفرض بگوئیم بله خبری که مؤید از قرآن دارد حجت است، خب بسیاری از اخبار ما مؤید از قرآن ندارند، مخصص قرآن هم نباشند لااقل مطابق با عموم و اطلاق قرآن نیست. احکامی را بیان کرده است که قرآن نه او را نفی می کند نه اثبات. شاهدی از قرآن بر طبق او نیست.

آقای خوئی فرموده: ما یقین داریم که از ائمه علیهم السلام مخصصات قرآن صادر شده است، ما این را یقین داریم، ولذا می گوئیم دلیل حجیت خبر ثقه باید نسبت سنجی بشود با این صحیحه ابن ابی یعفور. صحیحه ابن ابی یعفور می گوید که خبری که شاهدی از قرآن ندارد حجت نیست، دلیل حجیت خبر ثقه می گوید خبر ثقه حجت است، دلیل حجیت خبر ثقه که محتمل نست که مختص باشد به آن خبری که شاهدی از قرآن بر طبق او هست، بعد از اینکه ما می دانیم در اخبار مخصصهایی نسبت به عمومات قرآن قطعا داریم. پس خبر ثقه دلیل حجیتش نسبتش با این صحیحه ابن ابی یعفور که سنجیده می شود صحیحه ابن ابی یعفور می گوید خبری که شاهدی از قرآن ندارد حجت نیست، اما دلیل حجیت خبر ثقه می گوید خبر ثقه حجت است و موضوع دلیل حجیت خبر ثقه اخص است خصوص خبر ثقه را می گوید، صحیحه ابن ابی یعفور مطلق خبر واحد را می گوید، خب حمل مطلق بر مقید اقتضاء می کند که ما بگوئیم صحیحه ابن ابی یعفور تقیید می خورد به غیر خبر ثقه.

اقول: این فرمایش ایشان قابل قبول نست، برای اینکه صریح صحیحه ابن ابی یعفور این است که سألته عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به ومن لانثق به، صریحا فرض کرد ابن ابی یعفور که چه بسا راوی خبر ثقه است و چه بسا راوی خبر ثقه نیست، یعنی هر دو فرض را مطرح کرد. وقتی خود این ابی یعفور هر دو فرض را مطرح می کند تصریح می کند، مثلا سائل می گوید سألته عن اکرام العالم و قد یکون فاسقا و قد یکون عادلا، بعد امام بفرماید که اکرمه، آیا این عرفی است که ما بیائیم با یک دلیل دیگر عالم فاسق را خارج کنیم از این عموم؟! وقتی تصریح می شود به اینکه ما هم سؤالمان از اکرام عالم عادل است وهم سؤالمان از اکرام عالم فاسق است بعد مولا در جواب می گوید که اکرام کن این عالم را، بعد می شود ما این را تخصیص بزنیم به خصوص عالم عادل، و عالم فاسق را خارج کنیم از این عموم؟ این عرفی است؟ این عرفی نیست. ببینید مورد سؤال مورد تعارض نیست، اولا اختلاف حدیث به معنای تنوع حدیث است، توضیح داد، تنوع حدیث از این جهت که یرویه من نثق به و من لانثق به، گاهی راوی ثقه است و گاهی راوی ثقه نیست، مورد تعارض نبود. برفرض شما بگوئید سؤال از مورد تعارض حدیثین بود، اما امام جواب عام داد، فرمود: إذا ورد علیکم حدیث، نفرمود: إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان و متعارضان، فرمود إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله والا فالذی جاءکم اولی به. و تصریح شده در سؤال ابن ابی یعفور که یرویه من نثق به.

سؤال وجواب: در فرض اختلاف حدیث بین خبر ثقه و غیر ثقه تعارض می شود؟ اگر خبر ثقه حجت است که با خبر غیر ثقه تعارض نمی کند. امام بطور مطلق جواب داد فرمود إذا ورد علیکم حدیث، اگر می خواست ناظر باشد به فرض تعارض می فرمود إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان، مثل روایت قطب راوندی در روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله که دیروز مطرح شد. این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه: برفرض بتوانیم با دلیل حجیت خبر ثقه تخصیص بزنیم صحیحه ابن ابی یعفور را، آقا! دلیل حجیت خبر ثقه باید نص باشد در آن خبر ثقه ای که مفید علم نیست. یک نصی برای ما پیدا کنید نص باشد که بگوید خبر ثقه ولو مفید علم نیست باید به آن عمل کنید. مراد ما هم از علم اعم از قطع وجدانی است یا وثوق نفس که علم عادی و عرفی هست. یک دلیلی پیدا کنید که بگوید خبر ثقه که مفید وثوق و اطمینان نباشد حجت است تا ما بعد بیائیم تخصیص بزنیم این صحیحه ابن ابی یعفور را. ما نداریم همچنین دلیلی. نه آیه نبأ چنین مطلبی را می فهماند، نه صحیحه احمد بن اسحق مختص بود به فرض عدم حصول اطمینان از کلام عمری، العمری ثقتی فاسمع له واطع مطلقا سواء حصل لک الوثوق والاطمینان من قوله ام لا. اطلاق است دیگر، اخص مطلق که نیست، نسبت می شود عموم من وجه. خبر ثقه ای که مفید وثوق و اطمینان باشد این اطمنیان و وثوق شخصی حجت است، نه به عنوان خبر واحد، به عنوان حجیت وثوق و اطمینان شخصی. خب صحیحه ابن ابی یعفور هم که نفی نمی کند حجیت وثوق و اطمینان شخصی را. پس صحیحه ابن ابی یعفور اصلا این فرض را نمی گیرد که خبر مفید وثوق و اطمینان شخصی باشد. فقط مختص می شود به خبری که مفید وثوق و اطمینان شخصی نیست، نسبت می شود عموم من وجه، مورد اجتماع می شود خبر الثقة الذی لایفید الوثوق و الاطمینان. صحیحه ابن ابی یعفور به اطلاقش می گوید که این خبر حجت نیست، صحیحه احمد بن اسحق هم به اطلاقش می گوید این خبر حجت است، نسبت عموم من وجه می شود، تعارضا تساقطا.

و این هم که ایشان فرموده اند ما علم داریم به صدور مخصصات کثیره از ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به عمومات کتب، بله درست است ما علم داریم، ولی این دلیل نمی شود که خبر ظنی را شارع حجت قرار بدهد. هر کجا علم شخصی پیدا کردیم به اینکه این مخصص از امام صادر شده است قبول می کنیم، اما اگر خبر ثقه ای که مفید اطمینان و وثوق نفس نیست بیاید بگوید عموم کتاب تخصیص خورده اگر کسی گفت این خبر حجت نیست آیا این یعنی انکار صدور مخصصات از ائمه علیهم السلام؟ چه ربطی به هم دارد. قدماء لااقل مشهور قدماء مثل شیخ طوسی در اصولشان نظرشان این است که خبر واحد نمی تواند مخصص عموم کتاب باشد، با اینکه جاهای دیگر خبر واحد را حجت می داند، با اینکه قبول دارد که ائمه علیهم السلام تخصیص زده اند عمومات کتاب را، ولی می گوید خبر ظنی نمی تواند عموم کتاب را تخصیص بزند. اینکه مشکلی درست نمی کند. شما می گوئید ما علم داریم به صدور مخصصات کثیره از ائمه علیهم السلام اجمالا، بله ما هم علم داریم، اما اشکال دارد که شارع در مقام حجیت خبر بگوید خبر ثقه به تنهایی کافی نیست که قبول کنید و حجت بدانید، صرف اینکه راوی ثقه است کافی نیست، بلکه یک شرط هم دارد، و آن شرط این است که شاهدی از قرآن طبق او باشد و یا از راه دیگری علم پیدا کنید به اینکه این خبر از امام علیه السلام صادر شده است، و الا اگر اطمینان و وثوق پیدا نکنید به صدور این خبر از امام و شاهدی هم از قرآن بر طبق این خبر نباشد حجت نیست. این اشکال دارد؟ چه اشکالی دارد؟ این چه ربطی دارید به اینکه می گوئید ما علم داریم به صدور مخصصات کثیره از امام علیه السلام؟

سؤال وجواب: ببینید این تعبیر اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله والا فالذی جاءکم به اولی به دو احتمال در آن هست: یکی اینکه بگوئیم فالذی جاءکم به اولی به یعنی این حرف سزاوار خود گوینده است و از امام صادر نمی شود. یعنی هذا مصنوع و مزوّر، مجعول است، ما نگفتیم، این یک احتمال است. یک احتمال این است که بگوئیم نه، فالذی جاءکم اولی به مثل این است که می گویند الله اعلم، یعنی خود گوینده خودش می داند و خدای خودش، شما اعتماد نکنید، فالذی جاء کم به اولی به منکم. اتفاقا ظاهر همین است. فالذی جاء کم به اولی به یعنی گوینده خودش اولی است به این خبر، یعنی مسئولیتش با خود او، شما قبول و اعتماد نکنید، که می شود نفی حجیت. اگر ما بگوئیم الذی جاءکم اولی به من الامام یعنی این حرف سزاوار گوینده اش هست سزاوار امام معصوم نیست که حرفی بزند که شاهدی از قرآن بر طبق او نباشد. این خلاف ظاهر است. ظاهر همان است که بگوئیم فالذی جاءکم به اولی به منکم، یعنی او خودش مسئول حرفش هست، شما اعتماد نکنید. که می شود نفی حجیت. ما فعلا همین استظهار نفی حجیت را از این روایت می فهمیم، والا اگر بگوئیم به معنای همین است که اولی به من الامام یعنی این را خود او جعل کرده است امام معصوم چنین سخنی نمی گوید، این را که باید قطعا روایت را توجیه بکنیم، آنوقت اینجاها اشکال وارد می شود که بگوئیم آقا قطعا از ائمه علیهم السلام صادر شده احادیثی که نه تنها از قرآن شاهدی بر طبق او نیست بلکه مخصص عمومات قرآن است. آنوقت اگر ما الذی جاءکم اولی به را بگوئیم اولی به من الامام و بگوئیم این حدیث استنکار می کند صدور کلامی را از امام که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست آنوقت باید توجیه کنیم. چون قطعا از ائمه علیهم السلام صادر شده حدیثی که از قرآن شاهدی بر طبقش نیست. مثل اینکه در طلاق خلع و مبارت شوهر نمی تواند رجوع کند در عده. لذا باید توجیه کنیم این صحیحه را: یا بگوئیم حمل بر تقیه می شود، یا بگوئیم مراد همان موافقت روحیه است با کتاب، یعنی ما حرفی نمی زنیم که مؤیداتی از قرآن بر طبقش نباشد. موافق با روح قرآن ما حرف می زنیم. خب این بحث دیگری است. اما نمی توانیم بگوئیم که امام علیه السلام فرموده اند خبری که قرآن و ظهور قرآن آن را تأیید نمی کند ما نمی گوئیم. چون قطعا امام فرموده است خبرهایی وحدیث هایی را که نه تنها ظهور قرآن مؤید آن نیست بلکه مخصص ظهور قرآن هست.

ولی استظهار ما از این صحیحه همانی است که عرض کردیم که فالذی جاءکم به اولی به منکم، یعنی او خودش اولی است به این حرف از شما، یعنی آن راوی خودش می داند و خدای خودش، شما اعتماد نکنید. که می شود نفی حجیت خبری که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست. و این معنای معقولی هست.

ولکن ما اینجا دیگر نمی توانیم بگوئیم که ما می دانیم مخصصاتی از ائمه صادر شده است، خب بله می دانیم، اما امام علیه السلام فرموده خبری که شاهدی از قرآن ندارد و خبر ظنی است نه قطعی و نه موثوق الصدور، ظنی الصدور باشد، آیا اشکال دارد که ائمه علیهم السلام بفرمایند به این خبر اعتماد نکنید این خبر حجت نیست؟ اینکه اشکالی ندارد.

سؤال وجواب: صحیحه ابن ابی یعفور می گوید: خبری که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست حجت نیست هر چند خبر ثقه باشد. چون دیگر اگر خبر ثقه مفید علم باشد علم حجت است نه این خبر. والا شهرت هم اگر مفید علم باشد حجت است. چند تا خبر فاسق، سه تا فاسق آمدند خبری گفتند ما وثوق پیدا کردیم که اینها تواطئ بر کذب ندارند او هم حجت است، چون علم حجت است، ربطی به خبر ثقه ندارد. پس صحیحه ابن ابی یعفور می خواهد نفی کند حجیت خبر غیر علمی را. می گوید خبر غیر علمی که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست حجت نیست، خب این نسبتش با دلیل حجیت خبر ثقه دیگر عموم و خصوص مطلق نمی شود. جناب آقای خوئی! اولا صحیحه ابن ابی یعفور تصریح کرده که یرویه من نثق به، مثل اینکه یک روایتی بیاید بگوید سألته عن سؤر الشاة و البقر، فقال طاهر، خبر دیگری بگوید سؤر البقر نجس، خب تعارض می کنند با هم، چون تصریح شد به مورد سؤر بقر. اینجا هم تصریح شده به خبر ثقه. وبرفرض قابل تخصیص باشد باید تخصیص بخورد به دلیل که می گوید خبر ثقه غیر مفید علم حجت است، ما همچنین دلیلی نداریم. آن ادله ای که ما ذکر کردیم آیه نبأ است اگر دلالتش تمام باشد، یا صحیحه احمد بن اسحق، می گویند خبر ثقه حجت است سواءا افاد العلم ام لا، پس به اطلاقش دارد حجیت خبر غیر مفید علم را بیان می کند. و صحیحه ابن ابی یعفور هم به اطلاقش می گوید این خبر ثقه ای که مفید علم نیست حجت نخوهد بود. نسبت شد عموم و خصوص من وجه.

سؤال و جواب: اصلا خود اینکه می گوید العمری ثقتی عادتا و غالبا انسان می گوید بعد از این فرمایش امام وثوق پیدا می کند به کلام عمری، یکی از راههای وثوق به کلام عمری همین بیان امام علیه السلام است که فرمود: ما أدی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول.

سؤال وجواب: آیه نبأ باز به اطلاقش می گوید خبر واحد حجت است ولو علم آور نباشد. مفهوم آیه نبأ (ان کان له مفهوم ولم یتم له مفهوم کما سیأتی) به اطلاقش می گوید خبر عادل حجت است. اما خبر عادل ممکن است مختص بشود حجیتش به خبر عادل در موضوعات آن هم به شرط تعدد، که می شود بینه در موضوعات، که یقینا حجت است. اما خبر واحد عادل غیر متعدد آن هم در احکام را نگوید. ان جاءکم فاسق، فاسق اعم از یکی و دو تاست، حالا اگر دو تا فاسق بیایند خبر بدهند آنوقت دیگر اشکال ندارد می شود قبل از تبین عمل کرد؟ إن جاءکم فاسق اسم جنس است اعم از یک یا دو. مفهومش این است که إن جاءکم عادل فلایجب التبین، خب قید می خورد که فی الموضوعات دون الاحکام آن هم بگوئیم به شرط أن ینضم الیه خبر عادل آخر. پس شما فوقش در آیه نبأ اطلاق قائل می شوید که شامل خبر عادل غیر متعدد می شود آن هم در احکام، این می شود اطلاق در آیه، ونسبتش با صحیحه ابن ابی یعفور می شود عموم من وجه.

ما تنها توجیهی که می توانیم بکنیم برای صحیحه ابن ابی یعفور یکی این است که مناقشه کنیم در این استظهار که فالذی جاءکم به اولی به یعنی اولی به منکم، که معنا می کردیم یعنی خودش اولی است به این خبر یعنی مسئولیت با خودش، شما اعتماد نکنید. بگوئیم نه، محتمل هست که مراد این باشد که فالذی جاء کم به اولی به من الامام علیه السلام، حدیثی که شاهدی از قرآن ندارد کسی که این حدیث را به شما نقل کرد سزاوار تر است به این حدیث، یعنی این حدیث سزاوار است که از خود این راوی صادر شده باشد نه از امام معصوم علیه السلام.

اگر این احتمال را بدهیم خب دیگر این اشکال پیش می آید که نفی صدور حدیثی که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست یا باید حمل بر تقیه بشود، چون قطعا حدیثی که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست بلکه مخصص قرآن است از ائمه صادر شده است، اگر بخواهد نفی صدور بکند یا باید حمل بر تقیه بکنیم، یا بگوئیم مراد همان خبری است که با روح قرآن مخالف است، با روح قرآن سازگار نیست، آن خبر از امام علیه السلام صادر نمی شود. کلام امام علیه السلام یک کلامی است که نظائری در قرآن دارد، شاهد یعنی نظیر، نظائر در قرآن دارد، با روح قرآن بیگانه نیست، هر چند حکمی بگوید که در قرآن نباشد، ولی این حکم می خورد به احکام اسلام، مثل وجوب دعاء عند رؤیة الهلال. اینجور باید توجیه کنیم.

پس خلاصه کلام این است یا باید اینطور بگوئیم که الذی جاءکم به اولی به محتمل است إن لم نقل بکونه الظاهر فی أن المراد به نفی الصدور عن الامام علیه السلام. الذی جاءکم به اولی به من الامام، این حرف سزاوار خودش هست، سزاوار امام علیه السلام نیست که این حرف را بزند، خب این را باید توجیه کنیم، قطعا از امام علیه السلام خبری که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست صادر شده است و خبر مخصص قرآن هم صادر شده است. پس یا باید حمل بر تقیه کنیم یا بگوئیم خبری که مخالف با روح کتاب است از ائمه علیهم السلام صادر نشده است. این یک توجیه انشاءالله بقیه توجیه ها فردا.